



طغرا آن طور که از فحوای اشعارش استنباط می‌شود، فرزندی نداشته است. او در ضمن اشعارش به این موضوع چنین اشاره می‌نماید:

ندارم طاقت یک عمر دشمن تربیت کردن
چو طغرا زین سبب با شوخ بی فرزند می‌سازم

(قهرمان، ۱۳۸۴: ۷-۸؛ همو، ۱۳۸۲: ۸-۹)

طغرا آخرالامر در کشمیر گوشه‌انزوا اختیار نمود و این دنیای فانی را به سوی جهان باقی ترک نمود و در نزدیکی قبر ابوطالب کلیم به خاک سپرده شد (صدیق حسن خان، تذکره، ص ۴۳۳). ذبیح‌الله صفا به نقل از چارلز ریو، تاریخ وفات طغرا را قبل از ۱۰۷۸ ق دانسته است (صفا، ۱۳۶۸: ۱۷۷۰).

طغرا انسانی وارسته بوده. قناعت و بی‌توجهی به دنیای فانی در ضمن آثار او چنین به تصویر کشیده شده است: «پاپوش آبله‌کفشی است که پنبه‌دوز نمی‌طلبد و سیه‌گلیم سایه‌فرشی است که رفوگر نمی‌خواهد» (نسخه خطی شماره ۳۲۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، گ ۲۰ ب).

او شاعری خوش فکر، منشی طبیعت بوده و اشعارش خالی از چاشنی معنی نیست (سرخوش، کلمات، ص ۱۲۷). وی در اشعارش - جز در پاره‌ای از موارد که شیفته تخلص نموده - طغرا تخلص می‌کرده است. آثار طغرا را می‌توان به دو بخش منظوم و مثنوی تقسیم نمود. آثار منظومش شامل دیوان اشعار در بردارنده قصاید، غزلیات، قطعات، مثنویات، مفردات، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مخمس و رباعیات می‌باشد. غزلیات طغرا اکثراً هشت یا نه بیتی و تکرار قافیه در آنها به ندرت دیده می‌شود. او گاهی از روی تفنن، لغات و

طغرای مهدی و رساله «معراج الفصاحه»

سیدرضا صدقات حسینی

پژوهشگر متون
sedaghat.reza2@gmail.com

طغرای مهدی از شاعران، نویسندگان و مترسلان زبردست سده یازدهم هجری است (صفا ۱۳۶۸: ۱۷۷۰/۵) که در مشهد متولد گردید و در همان‌جا به تحصیل ادب پرداخت (همان‌جا). او بعدها در عهد جهانگیر پادشاه (حک ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ق) به هند مهاجرت نمود (خوشگو، سفینه، ص ۸۱۴؛ صفا ۱۳۶۸: ۱۷۷۱/۵؛ گلچین معانی ۹۶۳۱: ۳۱۸) و بعد از گذشت چندی اقامت در دکن به دربار شاه‌جهان راه یافت. وی بعدها به سمت منشی دستگاه شاهزاده مرادبخش فرزند شاه‌جهان سرافراز گردید (صفا ۱۳۶۸: ۱۷۷۰/۵) و در ظلّ توجهات شاهزاده مذکور در رفاهیت احوال، اوضاع را به سر می‌برد و در رکاب او به سیر ممالک دکن می‌پرداخت (گویاموی، تذکره، ص ۴۸۹). در ۱۰۵۵ ق که شاهزاده مذکور به بلخ و بدخشان لشکرکشی نمود، طغرا با او همراه بود و رساله مرآت‌الفتوحش را در توصیف این واقعه به نگارش درآورد (صاحبی ۱۳۹۱: ۵۰/۲).

اصطلاحات هندی و خراسانی را در اشعارش وارد نموده است. ساقی‌نامه اثر منظوم دیگر طغراست که در نه هزار بیت و به سبک ظهوری ترشیزی سروده شده است (قهرمان ۱۳۸۴: ۹-۱۰، ۲۱).

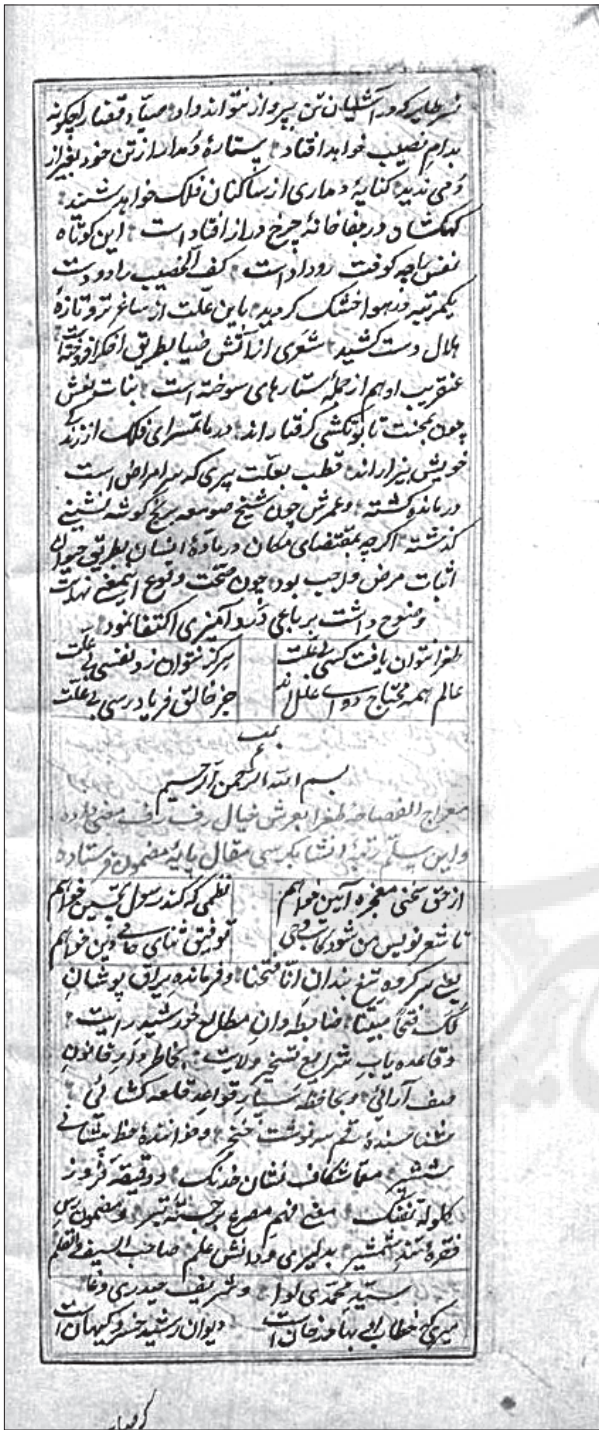
افزون بر آثار منظوم (دیوان و ساقی‌نامه) - که ذکر آنها گذشت - رسائل و منشآت متعددی از طغرای مشهدی باز مانده که هر یک از آنها نامی شاعرانه و شوق‌انگیز، نثری مزین همراه با تصنیفات مختلف و هر یک مطلب و موضوع خاصی دارند (صفا ۱۳۶۸: ۱۷۷۱). طغرا در نثرنویسی شیوه‌ای خاص ابداع کرده بود که مورد استقبال فارسی‌زبانان هندوستان قرار گرفته و رسائل منشور مدت‌ها جزو کتب درسی آن سامان بوده است (گلچین معانی ۱۳۶۹: ۸۱۳).

رسایل طغرای مشهدی عبارت‌اند از: آشوب‌نامه، اشارتیه، اعلامیه، الهامیه، انوارالمشارق، پری‌خانه، تاج‌المدایح، تجلیات، تحقیقات، تذکرة الاحیاء، تعدادالنوادر، ثمره طیبی، جلوسیه، جوش بلبل، چشمه فیض، خمسه ضروریه، خودکاشته، رقعات، ضیافت معنوی، فردوسیه، کلمة الحق، کنزالمعانی، گریه قلم، مجمع‌الغرایب، مرآت‌العیوب، مرآت‌الفتوح، مرتفعات، مشابهات ربیعی، معراج‌الفصاحه، نمونه‌انشا، وجدیه.

مجموعه‌ای از رسایل طغرا در سال ۱۹۰۳م در کانپور هند به صورت چاپ سنگی منتشر شده است. در سال‌های اخیر برخی از رسایل طغرا مانند عبرت‌نامه، دیباچه معیارالادراک، معذرت‌نامه، انوارالمشارق، رساله تجلیات، پری‌خانه، مرآت‌الفتوح و تعدادالنوادر توسط بعضی از پژوهشگران حوزه تصحیح متون به صورت مصحح و منقح منتشر شده‌اند. یکی از رسایلی که تاکنون به صورت انتقادی تصحیح و منتشر نشده، رساله معراج‌الفصاحه طغرا می‌باشد که ما در ذیل تصحیحی از آن را آورده‌ایم.

معراج‌الفصاحه

طغرا این رساله را در مدح بهادرخان یکی از سرداران دکن به نگارش درآورده و ممدوحش را صاحب صفات شجاعت، جنگاوری، عظمت، فراست، بی‌باکی، حشمت، سخاوت، شوکت، فضیلت، سیادت بر شمرده و با بهره‌گیری از صنایع مختلف ادبی همانند تشبیه، استعاره و کنایه ممدوح خود را بر



آغاز رساله معراج‌الفصاحه

دیگران برتری داده است.

نسخه‌های مورد استفاده

۱. نسخه شماره ۳۲۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط نستعلیق کتابت شده است. این نسخه تاریخ کتابت ندارد.

و دانش علم، صاحب السیف و القلم، سید محمدی لوا^۹ و شریف حیدری و غا.^{۱۰}

میری که خطاب او بهادر خان است
دیوان رشید خسرو کیهان است [۱۶۳]
گر صاحب سیف خواندش نیست عجب
شمشیر ز فرزندش مردان است^{۱۱}
تا شوی صاحب تهوّر نو^{۱۲}
شمه‌ای از شجاعتش بشنو

نردبان سین سرداری^{۱۳} دکن به نیروی بتخانه شکنی افراشته
و صمصام کفرزدایی دمن^{۱۴} به جرأت حیدری بر طاق بلند
گذاشته. کلک آزمایان تیغ که^{۱۵} مشق حرف شناسی ظفرنامه
رسانده اند،^{۱۶} نیزه خطی او را^{۱۷} مدبسم الله کتاب فتح خوانده اند.
چون از سایه نشینی کمندش خط استوا نام زمین داری^{۱۸}
برآورده، ملک جهانگیر آفتاب را یک قلم به تحت تصرف
خویش در آورده. هنگام برق اندازی اگر تفنگ رعد به کف
طالعش در آمدی، گلوله سست^{۱۹} ژاله به سختی آهن از رگ ابر
برآمدی. سپر سحاب را به بازوی حشمت علی^{۲۰} بند می تواند
ساخت و تیغ آفتاب را به دست رفعت بر سر دهر می تواند
انداخت. قوس قزح به قبضه گیری عزمش چله نیسانی
می دارد و تیر^{۲۱} قطره به^{۲۲} کمان داری جزمش بر هدف زمین
می بارد. کمان سیه توز فلک بی چله افتاده است و گرنه از یک
قلاج^{۲۳} بخت^{۲۴} سفیدش کباده^{۲۵} است.

۹. معج: - و
۱۰. من: نما + رباعی
۱۱. معج: + طوطیه تعریف تهوّر
۱۲. معج: تو
۱۳. معج: سروری
۱۴. معج: دین؛ من: دامن
۱۵. معج: + از
۱۶. معج: + و
۱۷. معج: - او را
۱۸. معج: - داری؛ من: به یمین داری
۱۹. من: به دست
۲۰. من: عالی
۲۱. معج: هر
۲۲. معج: - به
۲۳. قلاج: به زور کشیدن کمان
۲۴. من: سخت
۲۵. کباده: کمان نرم بسیار سست

ولی در مقایسه با نسخه های دیگر نسخه صحیح تری است. در تصحیح متن حاضر این نسخه را با رمز «اساس» یاد نموده ایم. در این نسخه رساله معراج الفصاحه مابین صفحات ۱۶۳ - ۱۶۸ قرار گرفته است.

۲. نسخه شماره ۱۱۴۱۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط نسخ در قرن یازدهم و دوازدهم هجری کتابت شده است. در این نسخه رساله معراج الفصاحه مابین برگ های ۸۶ الف - ۸۹ قرار گرفته است. ما این نسخه را با رمز «من» یاد نموده ایم.

۳ - نسخه شماره ۳۲۹۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که به خط شکسته نستعلیق هندی در قرن دوازدهم هجری کتابت شده است. در این نسخه رساله معراج الفصاحه مابین صفحات ۲۷۶ - ۲۸۲ قرار دارد. ما این نسخه را با رمز «معج» شناسانده ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

معراج الفصاحه طغرا به عرش خیال رفرف^۲ معنی داده و این سلم رتبه انشا به کرسی مقال پایه مضمون فرستاده.^۳

از حق سخنی معجزه آیین خواهم
نظمی که کند رسول تحسین خواهم
تا شعر نویس من شود کاتب وحی
توفیق ثنای حامی دین خواهم^۴

یعنی سرگروه تیغ بندان (إنا فتحنا) و فرمانده یراق پوشان (لک فتحا مبینا). ضابطه دان مطالع خورشیدرایت و قاعده یاب^۵ شرایع تسخیر ولایت. به خاطر دار قانون صف آرای و به حافظه سپار^۶ قواعد قلعه گشایی. شناسنده رقم سرنوشت خنجر و خواننده خط پیشانی شش پر^۸. معما شکاف نشان خدنگ و دقیقه فروز گلوله تفنگ. معنی فهم مصرع برجسته تیر و مضمون رس فقره تند شمشیر. به دلیری

۱. معج، من: - بسم الله الرحمن الرحيم
۲. معج: - رفرف
۳. معج: فرستاد + نظم؛ من: رباعی
۴. معج: می خواهم
۵. من: سر کرده
۶. معج: قاعده دان
۷. معج: - به حافظه
۸. معج: تبر

زره کواکب بر قامت بلند اختریش^۱ اش^۱ کوتاه و چارآینه
عناصر بر دوش والا گوهری اش تا کمرگاه. تیر شهاب که از
پرو^۲ و پیکان رو تافته، در پشت ترکش اجلالش جا نیافته. در
قصیده^۳ شجاعتش شاعر بیت گریز ندارد و در قطعه^۴ تهوژش
موزون جای دغدغه نگذارد. چون در باب سپاهی گری تمام
اجزاست، خواندن این رباعی در تعریفش به جاست.^۵

ای فارس میدان^۵ تهوژ سازی
تیر از تو بود چون به کمان پردازی
چون تیغ کشی رستم دوران در جنگ^۶
ناید ز کفش غیر سپراندازی
بر ورق تا سخا بدانی چیست
سخن همتش رقم شد نیست

به فکر نیسان عطایش گره خاطر لؤلؤ شهوار و به ذکر عثمان
سخایش تار نفس مرجان آبدار.^۷ از پشت گرمی تنور جیره اش^۸
قرص مهر روی سردی ندیده و از ترستی^۹ نان پز راتبش^{۱۰}
فطیر^{۱۱} ماه پایه^{۱۱} خشکی نفهمیده.^{۱۲} اگر ماهی هلال به ضمیر
خوان سالارش می گذشت، ماه تابه^{۱۴} چرخ به دود آتش مهر
سیاه نمی گشت. سفره چی کرشم به فراوانی طعام نکشید که
چشم گرسنه حرص و آز را سیر نتوان دید. [۱۶۴] خاکسار
بحرینی اش^{۱۵} چون آدم آبی را مهمان داشته، کاسه پر شیر صدف
را از شکرپاره گهر خالی نگذاشته. صندوقش چون مخزن
دریا قفل ندارد تا بی فاصله کف^{۱۶} گوهر افشانی برآرد. در پای
خرمن جواهر، کیل بخشش او کان است و بر در^{۱۷} انبار لالی،

۱. مج: بلند اخترش

۲. مج: سر

۳. مج: قصد

۴. مج: نظم

۵. مج: مضمار

۶. من: به رستم زال خنک

۷. مج: انداز

۸. مج: خمیرش

۹. مج: تیز دستی

۱۰. مج: پیترزایش

۱۱. مج: فطره

۱۲. مج: - پایه

۱۳. مج: تفیده

۱۴. مج: ماهی تابه

۱۵. مج: بحر همتش، من: بحر ..

۱۶. مج: - کف

۱۷. مج: به زور

پیمانۀ ریزش او عمان^{۱۸}. به آب سخاوتش آتش یاقوت به خاک
یکسان گردیده و به باد عطایش خاکستر فیروزه از زمین به
آسمان رسیده. صدف تا به نظاره^{۱۹} باران همتش پرداخت، آب
مروارید را در چشم خود گهر ساخت.^{۲۰}

از اوج سخاوت، کف آن پاک گهر
ریزد تر و خشک را لالی بر سر
چون دست عطا فشاند^{۲۱} بر ماهی و ماه
این سکه^{۲۲} سیم
یافت آن دامن زر^{۲۳}
به قلم شأن چرخ^{۲۴} آرد رو
چون نویسد حدیث شوکت او

پیرگردون اگر گاو زمین راهم جوق^{۲۵} گاو آسمان می یافت،^{۲۶}
موسم زراعت در کشت اجلالش به تخم ریزی ستاره
می شتافت.^{۲۷} حوت در بحر اخضر موج خیز هراس چرا نباشد
که آب دریا شکافی از نهنگ تیغ او^{۲۸} می باشد. بریانی مطبخ
قدرش چون حمل را در تنور مشرق آویخته، مهر به سر و
چشم خود از خاشاک مژه آتش شعاع انگیخته.^{۲۹} اسد روزی
پی به شکار جدی خواهد برد که به دشت^{۳۰} غیرت او درآید و
سنبله وقتی خود را بی میزان خواهد شمرد که در کشت همت
او برآید. تیغ محرابی اش چون در اوج اعتبار است، جوزا را
به یک سجده او دو سر در کار است.

قوس که در کمین گاه افلاک روز و شب جا دارد به قصد
دشمن او سال و ماه تیر بر کمان گذارد.^{۳۱} آسمان به مشاکلت
سکاسن^{۳۲} آبنوسی اش محیط جهان گردیده و کهکشانش به

۱۸. من: + است

۱۹. مج: به انتظار

۲۰. مج: نظم؛ من: + رباعی

۲۱. مج: فشاند

۲۲. اساس و دیگر نسخه ها: کیسه

۲۳. مج: + طوطیه تعریف شوکت

۲۴. من: برگ شاخ

۲۵. مج: من: هم چون

۲۶. من: + در

۲۷. مج: + ماهی

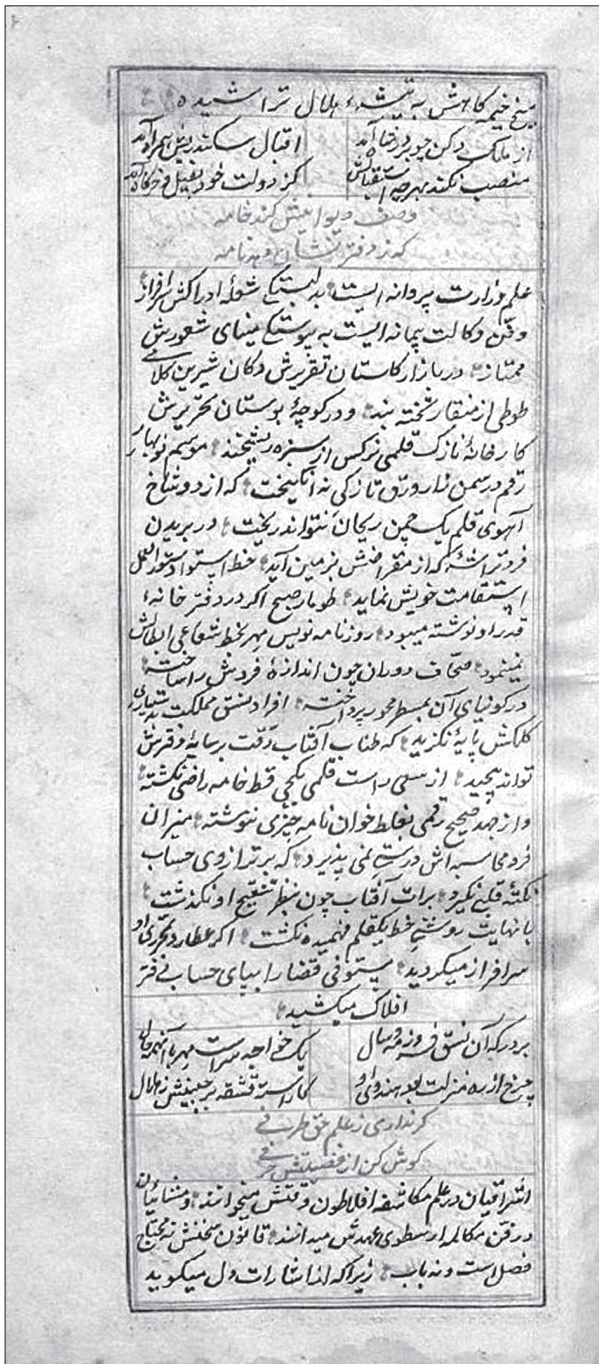
۲۸. مج: - او

۲۹. من: - مهر به سر... شعاع انگیخته

۳۰. مج: دست

۳۱. مج: + و

۳۲. من: سکانش



مشابهت^۱ بانس^۲ پالکی^۳ اش^۴ از مشرق به مغرب رسیده. سماک رامح اگر^۵ به نیزه برداری^۶ او مشرف نمی بود در ایوان مقرنس فلک جلوه رفعت به چه طریق می نمود؟ مسند اقبال او نه به زیوری است که گرد بالش مهر پهلویش توان گذاشت و سوزنی^۷ اجلال او نه به زیتنی است که گاوتکیه^۸ سپهر در سلکش توان داشت. رسن تاب دوران طناب سراپرده اش به پنجه آفتاب تاییده و درودگر زمانه [۱۶۵] میخ خیمه گاهش به تیشه هلال تراشیده.^۹

از ملک دکن^{۱۰} چو بر در شاه آمد
اقبال سکندریش همراه آمد
منصب نکند به هر چه استقبالش
کز دولت خود به فیل و خرگاه آمد^{۱۱}
وصف دیوانی اش کند خامه
که^{۱۲} ز دفتر نشان دهد نامه

علم وزارت پروانه ای است به دل بستگی شعله ادارکش سرافراز^{۱۳} و فن و کالت پیمانهای است به پیوستگی مینای شعورش ممتاز. در بازار گلستان تقریرش، دکان^{۱۴} شیرین کلامی طوطی از منقار تخته بند و در کوچه بوستان تحریرش کارخانه نازک قلمی نرگس از سبزه^{۱۵} ریش خند. موسم نوبهار رقم در سمن زار ورق تازگی نه انگیخت که از دو شاخ آهوی قلم یک چمن ریحان نتواند ریخت. در بریدن فرد تراشه ای که از مقراضش به زمین آید، خط استوا^{۱۶} دستورالعمل استقامت خویش نماید. طومار صبح اگر

در دفترخانه قدر او نوشته می بود، روزنامه نویس مهر به^{۱۶} خط شعاعی ابطالش نمی نمود. صحاف دوران چون اندازه فردش را ساخته در گونیای آن به مسطر محور پرداخته. افراد نسق مملکت به دستیاری کلکش پایه ای نگزید که طناب آفتاب دقت بر سایه دفترش تواند پیچید.^{۱۷} از سعی راست قلمی به

۱۶. مج: - مهر به
۱۷. مج: نیچد

۱. مج: مثابه
۲. بانس: خیزران
۳. پالکی: کجاوه بی سقف
۴. مج: - اگر
۵. مج: نیزه برداری
۶. سوزنی: نوعی از بساط و گستردنی، مسند کوچک
۷. گاوتکیه: تکیه و متکای بزرگ طولانی
۸. مج: + طوطیه تعریف دیوانی؛ من: + رباعی
۹. مج: - دکن
۱۰. مج: این بیت را ندارد
۱۱. مج: گر
۱۲. مج: افراز
۱۳. مج: دوکان
۱۴. مج: برگها؛ من: + در
۱۵. من: + را

کجی قطا^۱ خامه راضی نگشته و از جهد^۲ صحیح رقمی^۳ به غلط خوان نامہ چیزی ننوشتہ. میزان فرد محاسبہ اش درستی نمی پذیرد کہ بر ترازوی حساب نکتہ قلبی نگیرد. برات آفتاب چون بہ نظر تنقیح او نگذشت با نہایت روشنی خط یک قلم فہمیدہ نگشت. اگر عطارد بہ محرّری او سرفراز^۴ می گردید، مستوفی قضا را بہ پای حساب دفتر افلاک^۵ می کشید.^۶

بر درگہ^۷ آن نسق فروز مہ و سال
یک خواجہ سراسرست مہر با آن^۸ ہمہ حال
چرخ از رہ منزلت بود ہندوی او
کاراستہ قشقہ بر جبینش^۹ ز ہلال^{۱۰}
گر ندادی ز علم حق طرفی
گوش کن^{۱۱} از فضیلتش حرفی

اشراقیان در علم مکاشفہ افلاطون وقتش می خوانند و مشائیان در فنّ مکالمہ ارسطوی عہدش می دانند. قانون سخنش نہ محتاج فصل است و نہ باب، زیرا کہ از اشارات دل می گوید [۱۶۶] نہ از کتاب. مقاصد پادشاہ را وزیری ہم چواو^{۱۲} شرح نکرده و قواعد سپاہ را دبیری مثل او^{۱۳} بہ فرد نیاوردہ. ^{۱۴} مطوّل قضیہ طولانی از خوبی عرض او ہیأت^{۱۵} مختصر می گیرد و حاشیہ قدیم مقدمہ کهنہ از نوی اظہار او کلام جدید می پذیرد.

چون شمسیہ سال شمسی را بہ انگشت نکتہ گیری کافہ در تصوّر و تصدیق محاسبان راہ دخل منطقیانہ یافتہ، بہ این^{۱۶} حرف دانی اگر بہ تصرف علم سیاق افتاد،^{۱۷} صیغہ ہای دفتر را بہ

۱. مع: خط
۲. من: چہرہ
۳. مع: - صحیح
۴. مع: سرفراز
۵. مع: + کہ
۶. مع: + قطعہ؛ من: + رباعی
۷. من: در خلوت
۸. مع: مہربان
۹. مع: خیلش
۱۰. مع: + طوطیہ تعریف فضیلت
۱۱. مع: - کن
۱۲. مع: ہم چواو وزیری
۱۳. مع: - مثل او
۱۴. من: فرد دنیا ناآورده
۱۵. مع: اثبات
۱۶. مع: بہ آیین
۱۷. من: افتادہ

نحو دیگر^{۱۸} ترتیب می تواند داد. ^{۱۹} تصنیف ساز مجسطی رموز^{۲۰} دیوانی است و تألیف نمای تذکرہ اسرار کاردانی. ^{۲۱} دیباچہ نویس کتاب وقوف مهمّات^{۲۲} و خاتمہ طراز رسالہ^{۲۳} تمیز معاملات. گفتار رنگارنگش قابل صد باب^{۲۴} تحسین و کردار گوناگونش لایق ہزار فصل آفرین.

پیک خیالش را در پایین آمدن انداز بالا دویی و شراب فکرش را در کهنہ شدن جوش کیفیت نوی. پایہ شناسی کہ بہ کورنش او سرفرازی داشتہ، گوہر معنی این رباعی را بر کف نیاز داشتہ.^{۲۵}

دولت بہ تو ہم چو خردہ با گل زبید
عزت بہ تو ہم چو نشئہ با مل زبید
نزدیکی مسند شہنشاہ بہ^{۲۶} تو
چون قرب جوار گل بہ بلبیل زبید^{۲۷}
نیست جایز چورتبہ بنہفتن
بایدم از سیادتش گفتن

اگر زہرہ چنگ خود را بہ صدای کاغذ شجرہ اش کوک می ساخت، چون نای قلم تحریر آن نغمہ ای بہ غیر از حسینی نمی نواخت. آفتاب در کوچہ طالعش خانہ شرافت دیدہ و مشتری در بازار بختش^{۲۸} دکان سعادت چیدہ.

بہرام را از پیادگی اش سواری گردون میسر و کیوان را از دربانی اش ایوان زبرجد^{۲۹} فلک در نظر. اگر حسن شاہد سلوکش بہ درجہ اعلا نمی بود، کریمہ ﴿فی أحسن تقویم﴾ چگونہ صحیح می نمود. صبح چون از تعلیم او بہ سحرخیزی پرداخت، شب تاریک را بہ نور ضمیر خود روشن ساخت. بہ تعریف باطنش خامہ را روشنی چراغ مہر و بہ توصیف ظاہرش نامہ را خرّمی چمن سپہر. قطب صومعہ فلک از

۱۸. من: دیگری
۱۹. مع: دادہ
۲۰. من: مورد
۲۱. من: + است
۲۲. مع: - وقوف
۲۳. مع: - رسالہ
۲۴. من: باغ
۲۵. مع: + نظم؛ من: گذاشتہ
۲۶. مع: شہنشاہی
۲۷. مع: + طوطیہ تعریف سیادت بیت
۲۸. من: تاریخش
۲۹. من: - جد

جمله مریدان اوست و غوث خانقاه^۱ ملک در جرگه تابعان او. رای منیرش به استقامتی نسرشت که صفت آن را چلیپا توان داشت. شمعی که فتیله‌اش از حبل‌المتین نتافته، فراش [۱۶۷] قدس لایق دولت‌سرای او نیافته. سیدی که^۲ ظهور شرف او به معراج است، چون جدّ خود به مناقبش چه احتیاج است.^۳

طغرا که ثنای او به جان می‌گوید
از بهر شرافت زبان می‌گوید
خواند ز زمین مدحتش هم چو قلم
حرفی که ز لوح آسمان می‌گوید
یارب! اثری به ناله و^۴ آهم ده
در شام سخن فیض سحرگام ده
از دولت مدح آن پیمبرطینت
در جرگه دوستان خود راهم ده^۵
تمت، تم

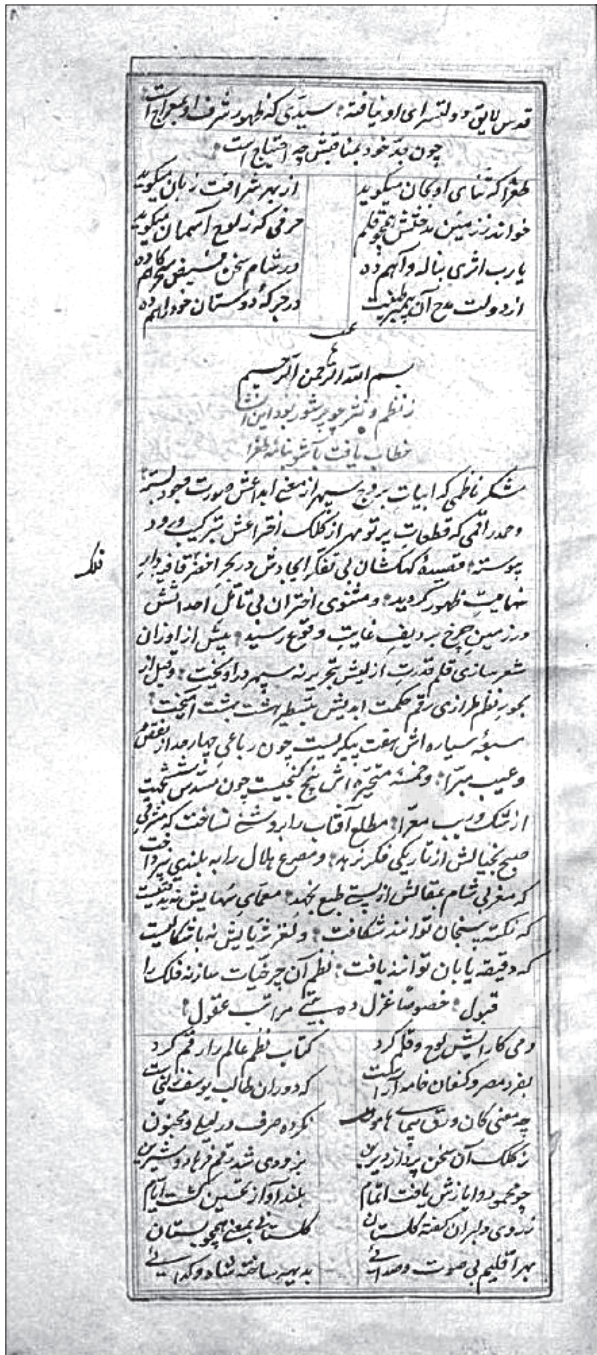
منابع

خوشگو، بندر، سفینه خوشگو، تصحیح کلیم اصغر، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
سرخوش، محمدافضل، کلمات الشعراء، تصحیح علیرضا قزوه، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
صاحبی، سیدمحمد ۱۳۹۱، «طغرای مشهدی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۴، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
صدیق حسن خان، تذکره شمع انجمن، تصحیح محمدکاظم کهدویی، یزد: دانشگاه یزد، ۱۳۸۶ ش.

صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس.
قهرمان، محمد، ۱۳۸۲، تجلی امام علی در شعر طغرای مشهدی، مشهد: جلیل.

_____، ۱۳۸۴، ارغوان زار شفق (برگزیده دیوان طغرای مشهدی)، تهران: امیرکبیر.

۱. مع: از این جا به بعد را ندارد
۲. من: + از
۳. من: + رباعی
۴. من: - و
۵. من: این بیت را ندارد



پایان رساله معراج الفصاحه

گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۹، کاروان هند، مشهد: آستان قدس رضوی.
گویاموی، محمدقدرت‌الله، تذکره نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، قم: مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۸۷ ش.